


یکی از میان یک میلیون

 سپاس برادر. سپاس برادر شاکاریان.

دوستان، صبح بخیر. چه خوب است که باز در این بامداد اینجا در لس آنجلس هستیم، درست پیش از آغاز همایش بزرگ و برگزاری جلسه آتی هفته آینده در امبسی هتل. منتظر همه شما را در آنجا ببینم. ما همه برای ملاقات با خداوندمان عیسی و دیدنش در آنجا بی تابیم. او خود وعده داد که حضور خواهد داشت، «هر جا دو یا سه نفر با هم جمع می شوند»، او همان جا حاضر خواهد بود.

۲ و یقین دارم که در این بامداد او را ملاقات کردم، حینی که در همین سالن از پله‌ها بالا می‌رفتم، آن هنگام که همه عزیزان با شور و شوق فراوان منتظر صرف صبحانه و شنیدن موعظه بودند. خوب، جمع شدن در اینجا با شما، همچنین همراه بودن با مخاطبان رادیو، مایه شادمانی است. بسیاری در اینجا، آنها... باید برای گفتگو با چند نفر از عزیزان به طبقه پایین می‌رفتم. شاهد درخواست‌های بسیار بودیم، همچنین ناراحتی‌های قلبی و رنج‌های بدنی که مردم را گرفتار کرده است، به همین دلیل اکنون به جهت دعا برای بیماران و دردمندان حاضر شده‌ایم.

۳ همین که به بالای پله‌ها رسیدم... تصویر آن آقای سالخورده مقابل دیدگانم است. به سوی من آمده و گفتند: «برادر برانهم سال‌ها پیش...» گفتند که سال‌ها پیش بیماری قلبی سختی... فکر می‌کردند که رفتنی هستند. ولی درخواست دعا کردند و فیض الهی تندرستی را به ایشان برگرداند. و ایشان هم اینک در این جلسه حضور دارند و در هشتاد سالگی همچنان شادی می‌کنند. این امید ما را تازه می‌سازد.

۴ و هم اکنون از شما عزیزانی که این برنامه را از طریق رادیو می‌شنوید و نیز از حاضران در این جلسه مصرانه درخواست دعا دارم. پس از این جلسات، برای برگزاری جلسات دیگر، رهسپار اروپا و قلب آفریقا و مناطق اطراف می‌شوم. در پی یک رؤیا راهی آنجا هستیم، از همین روی اطمینان دارم که جلسه بزرگی در آنجا برگزار خواهد شد. و سالیان سال است که حس می‌کنم خداوند از من می‌خواهد که به آنجا برگردم. گمان نمی‌کنم که مأموریت و خدمت کوچک و ناچیزی که خداوند در آن راسته به من سپرده است، در آنجا خاتمه یافته باشد. چه بسا هنوز جایی جانی هست که بتوانم با تور انجیل صید کنم. منظور همان توری است که خدا برای صید مردم به من سپرده، سخن از شفای الهی و دعای برای بیماران است. از شما عزیزان حاضر و همچنین از عزیزانی که از طریق رادیو صدای ما را می‌شنوند، مصرانه درخواست دعا دارم.

۵ وقت زیادی ندارم که متنی را انتخاب کرده و موعظه کنم پس قصد دارم ظرف چند دقیقه اینجا در این-در این... تالار، تنها جهت آشنایی به-به صحبتی کوتاه بسنده کنم. پس بی‌درنگ برای افرادی که بیرون هستند و همین‌طور برای شما عزیزان حاضر

دعا خواهم کرد. بسیار خوشحال هستم که در این بامداد چنین فرصت دیدار با دوستانی تازه و مهربان که پیش از این با آنها آشنا نبودم، فراهم شده است.

۶ در جاهای دیگر به راستی که لحظات زیبایی در جلسات سپری کردیم. در حال حاضر با توجه به حجم برنامه‌ها، کمتر از منطقه دور می‌شوم. صرفاً می‌کوشیم میان جفرسون ویل در ایالت ایندیانا و توسان در آریزونا در رفت و آمد باشیم، جایی که چند سال پیش به دنبال رؤیایی الهی به آنجا نقل مکان کردیم، به پیروی از آن رؤیا... بی‌آنکه بدانیم کجا می‌رویم، روانه شدیم. و پیش از عزیمت، با بسیاری از شما چه در کافه‌تريا کلیفتون و چه در جلسهٔ فینیکس، در مورد رؤیایی که نازل شده بود، سخن گفتم. من اجتماع هفت فرشته را دیده بودم.

۷ با توجه به اینکه بسیاری از شما که از طریق رادیو جلسه را دنبال می‌کنید، از جنبش انجیل تام نیستید، چه بسا این موضوع کمی برای شما پرسش‌برانگیز باشد. البته اگر من در این شرایط بودم، موضوع برایم... هرگاه موضوع تشریح‌پذیر باشد، دیگر نیازی به پذیرش آن از راه ایمان نیست. ولی اموری که در تشریح آن ناتوان هستیم را باید از راه ایمان پذیرفت. خدا را نمی‌توان توصیف و تشریح کرد. هیچ انسانی نمی‌تواند خدا را توصیف و تشریح نماید. موضوع-موضوعی است که باید صرفاً بپذیریم زیرا می‌دانیم که خدا هست. به برکت ایمانی که با پذیرش این امر از خود نشان می‌دهیم، او ما را از راه تعמיד روح‌القدس اجابت می‌کند.

۸ و من هم قصد دارم در همین راستا، چند لحظه اینجا در باب راه و روش «الهی» یا «پرستشگاه» با شما عزیزان صحبت کنم. و تنها جایی که می‌توانید او را در آنجا بپرستید، تنها جایی که او شما را ملاقات می‌کند باید... سخن از یک کلیسا، یک جا، یک زمان و یک قوم است که خدا ملاقات می‌کند. و امیدوارم خداوند در این مکان قلب‌های شما را مبارک سازد.

۹ خوب، پیداست که آمدن به توسان امری غریب بود، سخن از همهٔ این رؤیاهایی است که در نام خداوند شما را مخاطب می‌سازد. حتی یک مورد هم به یاد ندارم، اگر کسی موردی به یاد دارد بگوید، تک موردی هم به یاد ندارم که او چیزی غیر از حق گفته باشد. همیشه چنانکه می‌گوید، اتفاق می‌افتد.

۱۰ و پیرو آنچه در نگاشته‌های مقدس آمده است، او باید در روزهای واپسین در قالب خدمتی از این جنس نزد ما بازگردد. این امر در پس تعמיד روح‌القدس، سخن گفتن به زبان‌ها و شفای الهی و چیزهایی از این دست رخ می‌دهد. آنچه امروز در موردش صحبت می‌کنیم، به اوج رسیدن و تکمیل پیغام پنطیکاست است. این خدمت در واقع نمود شخصی خود مسیح در میان قومش است، او همان کارهایی که در زمان حضور زمینی‌اش انجام می‌داد را باز انجام می‌دهد؛ مسیح در عروس که بدن خویش و پاره‌ای از وجودش است، همان کارها را به ظهور می‌رساند، این امر درست تداعی‌گر پیوند زناشویی یا دقیق‌تر بگوییم، پیوند شهریار و شهبانو پیش از آیین ازدواج است.

۱۱ به امید خداوند قصد دارم در خلال این هفته آنجا در کمپین خود در-در هتل امبسی، هم به این موضوع بپردازم و هم به سبک سادهٔ خود باب آشنایی را باز کنم.

پیداست-پیداست که در زمان و ساعتی که در آن به سر می‌بریم، چنانچه کسی نداند کدام راه، کدام روش و رویکرد را در پیش بگیرد، دیگر-دیگر از روی ایمان سلوک نمی‌کند، بلکه صرفاً حدس زده و گمانه‌زنی می‌کند. گمانه‌زنی به مفهوم «پیشروی و حرکت بدون اتکا به مرجعیت رسمی» است. پس اگر ما به آن مرجعیت رسمی حقیقی دسترسی نداشته باشیم تا بدانیم خدا دربارهٔ روند رویدادهای زمان کنونی چه گفته است، چگونه می‌توانیم با مسائل زمان و ساعت کنونی روبرو شویم؟ ما باید از راه ایمان به کلامش، به سلاح شناخت تجهیز شویم تا با آنچه باید هم اینک رخ دهد، با تمام مسائل، با وضعیت ملتها، وضعیت مردم و وضعیت کلیسا و امور دیگر روبرو شویم.

۱۲ تنها به سلاح چنین شناختی است که می‌توانیم برای رویارویی با این مسائل، روشی بایسته در پیش گیریم. اگر از روش برخورد با مسائل آگاه نباشید، به قول قدیمی‌ها، صرفاً به شانس و اقبال متکی خواهیم بود؛ به امید اینکه اتفاقی در اینجا رخ دهد، با این انتظار یا آن انتظار «آیا می‌شود یا نمی‌شود؟» بی‌مقدمه دست به کار خواهیم شد. ولی این شیوه‌ای نیست که خدا از ما انتظار دارد. بلکه او می‌خواهد که ما از سخنانش دربارهٔ روزگار کنونی آگاه شده و با تکیه بر ایمان با مسائل روبرو شویم زیرا او گفته که به همین سان اتفاق خواهد افتاد. و آنگاه-در آن شرایط می‌دانیم که شما به حق هستید، چرا که برای آن مسئله سخن انسان را نپذیرفته‌اید بلکه با پذیرش کلام الهی، در قبال مسائل روش درست و بایسته را در پیش می‌گیرید. چنین امید داریم که-که پدر آسمانی ما در خلال این هفته این امر را به ما عنایت خواهد کرد.

۱۳ خوب، پوزش می‌خواهم از اینکه چند دقیقه پیش حرفم دربارهٔ آمدنم به توسان را قطع کردم. خوب، زندگی خود را پایان یافته تلقی می‌کردم. گمان می‌کردم کسی نتواند شوک آن رؤیا در کیفیتی که در ساعت ده بامداد در خانه پدیدار شد را تاب آورده و پس از آن به زندگی ادامه دهد. به همین دلیل در زمان آمدنم به توسان، به پسر وصیت کردم که همسرم و بچه‌ها پس از رفتنم به او ببیوندند، زیرا فکر می‌کردم به پایان خط رسیده‌ام. و خود پیش از آن رخداد، چه در فینیکس و چه در بسیاری از گردهمایی‌ها، از وقوع آن به شما گفته بودم.

۱۴ چند ماه بعد، در یک صبح در درهٔ سابینو درست در شمال شهر توسان بودم. برای دعا به آنجا رفته بودم. با دستانی برافراشته دعا می‌کردم و می‌گفتم: «ای پدر، از تو می‌خواهم به هر طریق که صلاح می‌دانی، مرا در این لحظه که در پیش رو دارم باری دهی و نیرویی عطا کنی. اگر کار من در این دنیا به پایان رسیده و باید به سوی تو بازگردم. با تأسف این راه را نخواهم پیمود، چرا که یقین دارم تو از خانواده‌ام مراقبت خواهی کرد. ولی-ولی تنها خواست من از تو این است که برای چنین ساعتی به من نیرو عطا کنی.» همان‌جا چیزی به دستم برخورد کرد!

۱۵ برای شما که از طریق رادیو به ما گوش می‌دهید، شاید آنچه گفتم برایتان عجیب باشد اما حقیقت است. و خدا گواه من است.

۱۶ به دستم نگاه کردم، شمشیری بود که دور دستهٔ خود غلافی داشت. خود دسته از مروارید ساخته شده بود و چیزی شبیه به محافظ زرین اطراف آن قرار داشت. غمهٔ

شمشیر نیز بسیار درخشان به نظر می‌رسید، همچون چیزی از جنس کروم یا فلزی براق که زیر آفتاب می‌درخشید.

۱۷ خوب، نزدیک ساعت ده یا یازده بامداد بود، در ارتفاعات یک کوه بلند. احساس فردی را تصور کنید (مطمئنم که کاملاً هوشیار بودم) که هزاران فرسنگ دور از تمدن با شمشیری که از جای نامکشوف پیدا شده، ایستاده و آن را در دست خود دارد. شمشیر را لمس کردم، آن را در دست گرفتم و تیغه را این سو و آن سو چرخاندم و هیچ تردیدی نبود، یک شمشیر در دست داشتم.

۱۸ به پیرامون خود نگرستم و با خود گفتم: «خوب، چطور ممکن است چنین چیزی اتفاق افتاده باشد؟ من اینجا هستم، همین‌جا، فرسنگ‌ها دور از تمدن، پس این از کجا پیدا شده است؟» و با خودم گفتم: «شاید نشانه‌ای از جانب خداوند است که زمان پایان من فرارسیده است.»

همان‌جا صدایی سخن گفت و فرمود: «این شمشیر خداوند است.»

۱۹ و فکر کردم: «خوب، این یک شمشیر است، پس آن را به...همچون شمشیری که پادشاهی به یک شهسوار می‌دهد،» می‌دانید، همچون آیینی که در انگلستان و جاهای دیگر رواج داشت. فکر کردم: «آیین عطای عنوان شهسوار و شوالیه است.» باز به خود گفتم: «خوب، باید بر مردم دست‌گذاری کنم، یا...» هر نوع...چنانکه می‌دانید، ذهن آدمی آشفته می‌شود. آدمی نمی‌داند. افکار ما محدود است و افکار الهی نامحدود. چنین، در همان دم، آن...شمشیر در دستم ناپدید شد، نمی‌دانم کجا رفت ولی ناپدید شد. خوب، برای کسی که چندان با امور روحانی آشنا نیست، این -این تجربه می‌تواند دیوانه‌کننده باشد. همان‌جا می‌ایستید و از خود می‌پرسید که چه شد؟

۲۰ او گفت: «این رؤیا مربوط به پایان عمرت نیست بلکه با خدمتی که انجام می‌دهی ارتباط دارد. این شمشیر همان کلام خداست. قرار است که هفت مهر گشوده شود و رازهای...»

۲۱ دو هفته یا بهتر است بگویم دو ماه بعد، همراه با گروهی از دوستانم در کوه بودم که آن اتفاق رخ داد. گروهی از هفت فرشته، به همان وضوحی که شما اینجا حضور دارید، با شتاب فراوان از آسمان فرو آمدند. سنگ‌ها از کوه جدا می‌شدند و غلطان غلطان از تپه‌ها فرو می‌افتادند، و -و مردمی که آنجا بودند، فریاد می‌زدند، می‌دانید غبار همه جا را فرا گرفته بود. در همان لحظه او گفت: «به خانه بازگرد. اکنون زمان آن فرارسیده است، هر فرشته نماینده یک مهر از هفت مهر خواهد بود.»

۲۲ آن موعظه ضبط شده است. و به زودی کتابی از آن منتشر خواهد شد، در حال حاضر کار دستوری‌سازی در حال انجام است. چنانکه می‌دانید، دستور زبان من چندان خوب نیست و هیچ یک از افرادی که...واقعاً باید مرا دوست داشته باشید تا بتوانید با این دستور زبان ضعیف من ارتباط برقرار کنید. ولی گروهی الهیدان کار دستوری‌سازی را بر روی آن انجام می‌دهند تا همه اشتباهات بیانی‌ام را...برطرف کنند. شاید کلمه‌ای که به کار بردم، نادرست باشد. صدای خنده کسی را شنیدم، پس حدس می‌زنم

«دستوری سازی» واژه مناسبی نباشد. اما منظورم این است که باید به مفهوم سخنانم توجه کنید، نه صرفاً به کلمات، درست مانند هندی تبارها.

۲۳ به من اطلاع دادند که تنها سه دقیقه تا پایان برنامه باقی مانده است.

۲۴ دوستان عزیزی که این برنامه را از رادیو می شنوید و همچنین شما که اینجا در میان حضاران بیمار هستید و به کمک نیاز دارید، آیا می توانید حینی که برای بیماران دعا می کنیم بر روی یکدیگر دست بگذارید؟ چرا که عیسی در واپسین مأموریتی که به کلیسا داد، فرمود: «این آیات و نشانه‌ها همراه ایمانداران خواهد بود.» سخن از «آنها»، از جمع باورمندان است! «اگر آنها دست‌های خود را بر بیماران بگذارند، بیماران شفا خواهند یافت.»

۲۵ ای پدر آسمانی عزیز، ما امروز کودک‌وار به آنچه تو به ما فرمان دادی، عمل می‌کنیم. همین‌جا بر همه این درخواست‌های تلفنی دست می‌گذاریم. تو می‌بینی افراد آن سوی سرزمین چه قدر نیازمند و دردمند هستند. تو همچنین افرادی که در اینجا نیازمند و دردمند می‌باشند را نیز می‌بینی. پس ای خدای محبوب، همه آنان را به تو می‌سپاریم، با ایمان به کلامت که گفتی، «این نشانه‌ها همراه ایمانداران خواهد بود. اگر بر بیماران دست بگذارند، آنها شفا خواهند یافت.» پروردگارا، این را به نام عیسی مسیح عنایت فرما. آمین. [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.]

[برادر برانهام نخستین برنامه رادیویی را به پایان می‌رساند-گروه تألیف.]



۲۶ برادر شاکاریان عزیز، سپاس از شما. به راستی افتخار بزرگی است که باز از طریق رادیو با دوستانمان صحبت می‌کنم، چه آنانی که برنامه را از طریق رادیو گوش می‌دهند و چه آنانی که اینجا حضور دارند.

۲۷ اکنون، از شما عزیزان دعوت می‌کنیم که فردا بعد از ظهر به هتل امبسی تشریف بیاورید تا برایتان دعا کنیم. و فراتر از این، لطفاً گناهگاران و حتی لغزش خوردگان را نیز همراه خود بیاورید. اگر تنها برای بیماران دعا کنیم، البته که همیشه شاهد معجزات بزرگی الهی هستیم-اما این امر صرفاً اهمیت ثانوی دارد. مسئله اصلی رستگاری و پُر شدن از روح خداست، و من اینجا دقایقی چند درباره این ضرورت مطلق که باید از روح خدا پر شویم، با شما صحبت خواهیم کرد.

۲۸ معمولاً شفای الهی توجه مردم را جلب کرده و آنها را به حضور خدا می‌آورد. هرگاه خدا کاری انجام می‌دهد که-که مردم دریابند که آن...خوب، برایشان قابل درک نیست. و پیداست ما نمی‌توانیم توضیح دهیم که چگونه چنین امری رخ می‌دهد. ولی خدا آن کار را به شکلی فوق العاده به انجام می‌رساند. اینجاست که توجه مردم جلب می‌شود، آنها این چنین از وجود و حضور نیرویی برتر آگاه می‌شوند. نیرویی که به انجام کارهایی فراتر از تصور و فهم بشر تواناست و از همین روی به برّه خدا نگاه می‌کنند. درباره شفای الهی، همیشه می‌گویم و چنین باور دارم که کمابیش شصت شاید هم هفتاد درصد خدمت خداوند ما به شفای الهی اختصاص داشت. و هدف خداوند ما از

این کار جلب مردم بود. ولی همین که مردم می‌آمدند، می‌گفت: «اگر باور نکنید که او هستم، در گناه خود هلاک خواهید شد.»

۲۹ پس شفای الهی نقش مهمی در جذب مردم و سوق دادنشان به سوی خداوند عیسی دارد. و دکتر اف.اف. بوسورث که بسیاری از شما با ایشان دوست بودید و او را می‌شناختید، خدمتش برای من در دورانی که خادم جوانی بودم، نقش مهمی داشت. وقتی برگزاری جلسات را آغاز کردم با برادر بوسورث آشنا شدم. همیشه این را تکرار می‌کردند «شفای الهی»، خوب این طرز بیان کمی خام و ناپخته است، ولی همیشه می‌گفتند: «شفای الهی مانند طعمه‌ای بر روی قلاب است.» می‌گفتند: «هیچ وقت قلاب را به ماهی نشان نمی‌دهند. بلکه طعمه را نشانش می‌دهند و وقتی ماهی برای گرفتن طعمه می‌آید، در قلاب گرفتار می‌شود.» این کاری است که تلاش می‌کنیم انجام دهیم. تا جایی که به ما مربوط می‌شود... ما... هدف ما هدایت مردم به سوی خداوند عیسی مسیح است. و او دیروز، امروز و تا ابد همان است. پس اگر او در آن روزگار دیرین شفا دهنده بود، امروز هم شفا دهنده است.

۳۰ حال، پیش از دعا برای بیمارانی که شنونده برنامه رادیویی هستند، می‌خواهم یک شهادت شخصی دهم. چند روز پیش در کوهستان بودم، در همان مکانی که اتفاق بزرگی در حضور پانزده یا بیست نفر از برادران رخ داده بود، همان جایی که فرشته خداوند فرو آمد، و نور شگرفی همچون ستاره‌های دنباله‌دار با شکافتن هوا و فرو شکستن کوه‌ها، در حالی که سنگ‌ها به فاصله شصت متری یا بیشتر به اطراف پرتاب می‌شدند و نوک درختان از جا کنده می‌شدند، فرو آمد. و من آنجا درست زیر آن ایستاده بودم. درست چند ماه پیش از آن رویداد، به آن عزیزان گفته بودم که چنین اتفاقی خواهد افتاد و حتی اینکه دقیقاً چه رخ خواهد داد؛ در واقع، یک روز پیش از آن نیز اعلام شده بود. همه آن مردان با شتاب زیر کامیون‌ها و هر فضای دیگری پناه بردند و تلاش می‌کردند که از آنجا دور شوند. نمی‌دانستند چه شده است. خدا سخن گفت و آنچه درست در پس آن امر، رخ دادنی بود را بازگو کرد.

۳۱ من آنجا روی یک صخره نشسته بودم، دقیقاً همان مکانی که ظاهر شده بود و یکی-یکی از دوستانمان از مینه‌سوتا نیز همراه ما بودند. خانواده ایشان امروز اینجا حضور دارند، مطمئن نیستم اما ممکن است خودشان هم اینجا باشند، شاید در یکی از طبقات. منظورم دونوان ویرتر است، مردی جوان و ارجمند، ایشان لوتری بوده و به تازگی زندگی خود را به مسیح سپرده و از روح‌القدس پر شده بودند. جوانی حدوداً سی ساله با روحیه‌ای بسیار فروتن، ایشان متأهل هستند و دو یا سه فرزند دارند. تنها به خاطر اینکه با من همسایه شوند، به توسان نقل مکان کردند، جایی که سیصد یا چهارصد نفر دیگر نیز به همین منظور به آنجا آمده بودند تا در همسایگی من باشند. پس او...

۳۲ خوب از داشتن چنین همسایگانی خوشحالم. آنها همراه من به آفریقای جنوبی و دیگر نقاط جهان می‌آیند، تنها برای اینکه از نزدیک و به چشم خود... در کنار من، خوشی و شادی خداوند را تجربه کنند.

چنین فروتن و افتاده، من خیلی متوجهٔ ایشان نشده بودم.

۳۳ البته کسانی که با آنها در ارتباط هستم و آنها را می‌شناسم، همچون برادران و خواهران خودم می‌باشند. حواسم به آنها هست و اگر احساس کنم که از مسیر درست منحرف شده‌اند، آنها را به کناری کشیده و با آنها صحبت می‌کنم، چرا که آنها را دوست دارم. می‌خواهیم که در جلال الهی با یکدیگر زندگی کنیم، چه بسا گاهی در جلسات احساس کنید که من به تندی با شما سخن می‌گویم. اما این امر از روی... از علاقهٔ قلبی من به شماست، نه از سر بی‌محبتی زیرا من... یک راه بیشتر وجود ندارد. زیرا تنها یک راه برای خدمت به خدا هست و آن راه... و بر ماست که فارغ از نگرش‌های شخصی، در راه او پایداری کنیم. اینجا سخن از راه الهی است!

۳۴ خوب آن وقت متوجه شدم که گوش راست دونوان بسیار ورم کرده و به نظر می‌رسید سه برابر اندازهٔ معمول شده و بسیار هم قرمز بود. خوب، ابتدا فکر کردم شاید در این چند روزی که در بیابان به سر برده بودیم، خار کاکتوس در گوش ایشان فرو رفته باشد. اما همین که دستشان را گرفتم، متوجه شدم که این ورم ناشی از سرطان است. همان جا به دونوان گفتم: «دونوان، شما... چند وقت است که گوشتان این مشکل را پیدا کرده است؟» و نامود کردم که از ماهیت مشکل خبر ندارم. گفتم: «دونوان، از کی چنین ورم کرده است؟»

گفتند: «برادر برانهام، شش ماه می‌شود،» این حرف خودشان بود.

گفتم: «چرا مرا در جریان نگذاشتید؟»

۳۵ گفتند: «خوب، دیدم سرتان بسیار شلوغ است.» ادامه دادند: «به خودم اجازه ندادم که چنین کنم.» گفتند: «به خود گفتم چه بسا خداوند موضوع را برای شما بازگو کند.» پس به ایشان گفتم: «می‌دانید این ورم چیست؟»

گفتند: «حسد می‌زنم.»

گفتم: «درست است.»

۳۶ صبح روز بعد بدون هیچ درمانی تنها با گرفتن دست ایشان، ورم کاملاً از بین رفته بود، همان صبح روز بعد، و هیچ اثری از آن باقی نمانده بود.

۳۷ در حالی که بیشتر تلاش می‌کنیم به این یا آن دست یابیم. یا... دقت کنید که مسئله این است: «این نشانه‌ها همراه ایمانداران خواهد بود.» چنین نیامده که «اگر برای بیماران دعا کنند»، بلکه می‌گوید: «اگر دستان خود را بر بیماران بگذارند، آنان شفا خواهند یافت.» در اینجا است که ما خود باید به کارهایی که می‌کنیم ایمان داشته باشیم. بسیار خوب.

۳۸ احتمالاً دونوان اینجا حضور دارند. ایشان را ملاقات خواهید کرد. اگر هم تاکنون در این جلسهٔ بامدادی در جایی، در یک طبقهٔ دیگر ساختمان نباشند، قطعاً خواهند آمد. با ایشان آشنا خواهید شد و این شهادت را تأیید خواهند کرد.

۳۹ در همین راستا باز چه بگوییم؟ اگر اشتباه نکنم در لوقا یا یوحنا آمده است که جهان هیچ... گنجایش، جهان گنجایش نوشتن اعمالی که او در این روزگار واپسین در میان مردم خود به جا آورده را ندارد؛ بله، هزاران بیمار شفا یافته‌اند، هزاران الکلی نجات یافته‌اند، و انواع بیماری‌ها و دردها درمان شده‌اند.

۴۰ اکنون، خدمت شما عزیزانی که این برنامه را از رادیو می‌شنوید و شما عزیزان حاضر، عرض کنم که اینک تعداد زیادی درخواست دعا در دست دارم که از صبح از طریق تلفن دریافت کردیم. از زمانی که اینجا آمدیم، تلفن‌ها بی‌وقفه زنگ می‌زنند. ولی خوب ما... از زمان حضورمان در اینجا، امروز صبح در مجموع صد و نود و شش درخواست دعا از طریق تلفن دریافت شد. بیایید اکنون با هم دعا کنیم... و هر جا که هستید، اگر ایماندار هستید، دستان خود را بر روی یکدیگر بگذارید. در غیر این صورت، حینی که ما اینجا و شما در آنجا دعا می‌کنیم، دستان خود را بر روی کتاب مقدس یا چیزی مشابه بگذارید.

۴۱ ای پدر آسمانی عزیز، شهادت کوچکی که از دونوان ویرتز شنیدیم، تنها یکی از هزاران مورد شفا و معجزاتی است که از سر فیض و رحمت خود... اینک از تو می‌خواهم که به قلب‌های مردم، هم آنانی که اینجا حضور دارند و هم عزیزانی که این برنامه را از رادیو می‌شنوند، بنگری. بگذار همه آنها بدون استثنا شفا یابند. باشد که شیطان و نیروهای پلید از آنها خارج شده و از هرگونه رنج و بیماری رهایی یابند. ای پدر، این را به نام عیسی مسیح، فرزند تو، درخواست می‌کنیم. آمین.

پروردگارا، سپاس... [فضای خالی بر روی نوار- گروه تألیف.]

[برادر برانهام دومین برنامه رادیویی را به پایان می‌رساند- گروه تألیف.]



۴۲ این سومین باری است که امروز صبح اینجا می‌آیم. خوب! و خدمتان بگویم که اعلام کرده‌اند که باید حدود ساعت دوازده یعنی تا چهارده دقیقه دیگر یا در همین حدود، این مکان را ترک کنیم. گروه مدیریت که در طبقه دیگری هستند این مطلب را اعلام کردند و نمی‌توانند هیچ غذایی سرو کنند. زمان بسیاری به صرف غذا اختصاص پیدا کرد. چنانکه می‌دانیم غذاهای مختلفی تدارک دیده بودیم. بسیار خوشحالم از اینکه امروز صبح آنچه به زعم من یک ضیافت بزرگ، به قولی یک یوبیل روحانی بود را همراه این جمع بزرگوار تجربه کردیم.

۴۳ محض یادآوری... فردا بعد از ظهر در هتل امبسی باز جلسه برگزار می‌کنیم. پس در آنجا برای بیماران دعا خواهیم کرد و انتظار داریم که خداوند ما را ملاقات کند. من به سهم خود، در چهارچوب خدمتم (هر کاری که از دستان برمی‌آید) در راستای موفقیت این جلسه، اینجا حاضر شده‌ام. نه موفقیت به خاطر اینکه جلسات ما هستند بلکه تا مردم در این جلسات عیسی مسیح را بیابند. این توصیف یک جلسه موفق است. در هر نوع جلسه‌ای، صرف نظر از میزان ستایش و جلالی که به خدا تقدیم می‌کنیم و کارهای شگرفی که از او می‌بینیم، و صرف نظر از آنچه به کرات از طریق روح القدس

در قلب ما بازگو می‌کند و امور دیگر؛ اگر نتیجه‌ای در بر نداشته باشد، اگر جان‌هایی وارد ملکوت نشوند، آن وقت چه ارزشی دارد؟

۴۴ برادر شاکاریان نیز به تازگی توصیفی تأمل‌برانگیز از روزهایی که-که در آن زندگی می‌کنیم، ارائه دادند. من نیز به راستی با تمام وجود معتقدم که در زمان پایانی روزگار می‌گذاریم. درست-درست هنگامی که شامگاه سایه‌گستر می‌شود. و خورشید در حال افول است. با مشاهده تحولات و رخدادهای امروزی، کاری که نسل آینده می‌تواند انجام دهد، برای ما مبهم است. همین چند روز پیش...

۴۵ اجازه دهید اندک اطلاعاتی را با شما تقسیم کنم. تحقیقی در همه مدارس آریزونا، جایی که زندگی می‌کنم، صورت پذیرفت. از کودکان یک تست ذهنی گرفته شد، بدون اینکه آنها از آن مطلع باشند. می‌دانید چه چیزی مشخص شد؟ این تست شامل مدارس ابتدایی و دبیرستان بود، و نتیجه این بود که هشتاد درصد از کودکان از انواع ناتوانی ذهنی رنج می‌برند. خوب هفتاد درصد از آن کودکان، از تماشاگران فعال تلویزیون بودند. چنانکه می‌بینید، این چیزهای مضر به خانه‌های ما نفوذ کرده‌اند و ما... تعجب می‌کنیم از اینکه چنین چیزهایی رخ می‌دهد. چه بسا صدای فریاد خدا به ضد این چیزها را بشنویم اما شگفتا که باز-باز هم در آنها گرفتار هستیم.

۴۶ می‌خواهم چیزی تکان‌دهنده به شما بگویم. دقت کنید: «نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل می‌شود بلکه آنکه خواست پدر مرا به جا آورد.» خواست خدا همان کلام اوست. چه بسا بسیار مذهبی باشیم، لحظات شگفت‌انگیزی را سپری کنیم، در جلسات فریاد زنی، شادی کنیم و ببریم اما... هیچ-هیچ نمی‌خواهم از این موضوع انتقاد کنم. اما در برابر خدا وظیفه‌ای دارم و وظیفه من این است که راست‌گو بوده و آنچه او از من می‌خواهد را بازگو کنم. به راستی قدردان صبر این گروه در کالیفرنیا هستم که در برابر اعتقاداتم بردباری به خرج داده‌اند. اگر نتوانم اعتقاداتم را بیان کنم پس ریاکاری بیش نیستم و نمی‌توانم با شما هم صادق باشم. اگر با شما صادق نباشم، چگونه می‌توانم با خدا صادق باشم؟ شما را که می‌بینم و با شما صحبت می‌کنم. البته که با خدا هم صحبت می‌کنیم اما باید به راستی نسبت به یکدیگر صادق و بی‌ریا باشیم. به راستی که در روزگاری تیره و تاریک به سر می‌بریم، روزگاری وحشتناک. آیا در این نکته تأمل کرده‌اید...؟

۴۷ اجازه دهید تحلیلی کوتاه را با شما در میان بگذارم، «نه هر که مرا خداوند، خداوند گوید داخل می‌شود بلکه آنکه خواست پدر مرا به جا آورد.» عیسی هنگام حضورش بر روی زمین، گفت: «انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه به هر سخنی که از دهان خدا بیرون می‌آید.» بله، هر سخن! نه فقط هر از گاهی یک سخن، بلکه به هر سخن.

۴۸ به خاطر برداشت نادرستی از آنچه خدا... از فرمان الهی، مرگ، غم، بیماری و مصیبت وارد شد، بله به خاطر غفلت از یک سخن، از یک تک سخن! غفلت از یک سخن، بی‌ایمانی نسبت به یک سخن، به همان «هرآینه، هرآینه»، نوع بشر را گرفتار مرگ کرد. با اینکه خدا گفته بود که چنین می‌شود. ولی شیطان آمد و گفت: «هرآینه چنین نمی‌شود.» ولی چنین شد.

۴۹ پس باید هر سخن خدا را پاس بداریم. و اگر آدمی، این مصیبت و تمام آنچه که نوع بشر را گرفتار کرد، حاصل برداشت نادرست یا-یا بی‌ایمانی نسبت به یک سخن است، چگونه با وجود غفلت از یک تک سخن می‌توانیم به آن جایگاه رجعت کنیم، در حالی که بهایی بس گران پرداخت شد، حتی زندگی پسر خدا؟

...دعوت‌شدگان بسیارند...برگزیدگان کم.

...دعوت‌شدگان بسیارند...برگزیدگان کم.

۵۰ اکنون با توجه به کمبود وقت، نمی‌توانم به طور کامل به این موضوع بپردازم اما مایلم مطلبی هرچند کوتاه را با شما تقسیم کنم.

۵۱ باشد که در این باره تأمل کنیم...روزی با برادر شاکاریان به مکانی رفتیم که کارشان پرورش و اصلاح نژاد گاو بود. در یک آزمایشگاه، جایی که برادر شاکاریان مرا به آنجا بردند، دیدم...که چگونه آنها با یک ابزار ریز از اسپرم گاو...چیزی شبیه یک ابزار کوچک به ریزی یک چوب کبریت، نمونه برمی‌داشتند و آن را زیر یک میکروسکوپ قرار می‌دادند که صدها برابر بزرگنمایی می‌کرد. در آن مایع یاخته‌های زاینده می‌جنبیدند و حرکت می‌کردند. البته ما می‌دانیم که سلول‌های زاینده از نر، و تخمک از ماده می‌آیند. از شیمی‌دانی که آنجا بود پرسیدم: «چه چیز سبب می‌شود که این جنبش‌های کوچک صورت پذیرد؟»

گفت: «اینها گوساله‌ها و گاوهای کوچک هستند.» توجه دارید؟

پرسیدم: «در همان قطره کوچک؟»

گفت: «بله.»

۵۲ گفتم: «چه بسا در کل آن مایع کمابیش یک میلیون اسپرم وجود داشته باشد؟»

گفت: «بله، قطعاً!» اکنون، خوب دقت کنید.

۵۳ زمانی که آن فرآیند بزرگ رخ می‌دهد، تنها یک تخمک منتظر است که با یکی از این اسپرم‌ها از میان میلیون‌ها اسپرم پیوند بخورد. هیچ‌کس نمی‌داند کدام اسپرم و کدام تخمک با هم ترکیب خواهند شد. اگر به تولد طبیعی نگاهی بیندازیم، متوجه می‌شویم که این فرآیند حتی پیچیده‌تر و پرسش‌برانگیزتر از تولد از باکره است. در واقع از میان آن تعداد اسپرم، تنها یک اسپرم برای زندگی مقدر شده است و بقیه از میان می‌روند. مهم نیست که کدام اسپرم زودتر به تخمک برسد بلکه مهم اولین اسپرمی است که با تخمک ترکیب می‌شود. شاید تخمک از بخش انتهایی یا وسطی مایع برانگیخته شود؛ چه بسا همین امر درباره‌ی خود تخمک نیز صدق کند. نطفه وارد تخمک می‌شود و دم‌های کوچکی از آن جدا می‌شوند و از آنجاست که ستون فقرات شروع به شکل‌گیری می‌کند. از میان آن یک میلیون نطفه، تنها یکی است که قرار است موفق شود؛ و آنچه که این فرآیند را هدایت می‌کند، نیروی برتری است که انسان از آن بی‌خبر است. با این حال، همه آنها شبیه هم هستند؛ هریک از آن نطفه‌ها دقیقاً مانند دیگری است. همین موضوع در مورد حیوانات صدق می‌کند. درباره‌ی آدمی نیز به همین شکل است. اینکه آیا قرار است پسر باشد، دختر باشد، موهای قرمز داشته باشد

یا مشکى، همهٔ این مسائل را خدا تعیین می‌کند. هر چند همهٔ نطفه‌ها به ظاهر یکسان هستند اما تنها یکی از آنها برای زندگی مقدر شده است، یکی از میان یک میلیون، با اینکه همه به ظاهر شبیه هم هستند.

۵۴ هنگام خروج بنی‌اسرائیل از مصر، آنها کمابیش دو میلیون نفر بودند که همزمان آنجا را ترک کردند. همهٔ آنها پیغام نبی را شنیده بودند. همهٔ آنها ستون آتش را دیده بودند. همه با عبور از دریای سرخ تعمید موسی را دریافت کرده بودند. همهٔ آنها در- در روح بانگ برآوردند، و در حالی که موسی در روح سرود می‌خواند، آنها همراه مریم دف می‌زدند و در ساحل می‌دویدند. آنها همه از یک صخرهٔ روحانی الهی نوشیدند. آنها همه هر شب از من تازه خوردند. بله، همهٔ آنها! ولی تنها دو تن از آنها به آن سرزمین راه یافت، به بیانی یک نفر از هر یک میلیون.

۵۵ اما آزمون چه بود؟ همهٔ آنها درست همچون خود ما در همین جلسهٔ بامدادی، از همان صخرهٔ الهی آب نوشیدند و از همان من روحانی تغذیه کردند. ولی کلام آنها را آزمون. با رسیدن به متن زمانی قادیس برنیه، هنگامی که آمادهٔ ورود به سرزمین موعود شدند، تا در آزمون کلام الهی سنجیده نشوند، اجازهٔ عبور نیافتند. و آن ده نفر دیگر، همین که برگشتند، به اتفاق گفتند: «از عهدهٔ این کار بر نمی‌آییم!» مردمش مانند... «ما در برابر مردم آنجا همچون ملخ هستیم، شهرهایشان با دیوارهای عظیم محصور است. با مخالفت و مقاومت روبرو خواهیم شد.»

۵۶ اما یوشع و کالیب مردم را ساکت کردند. گفتند: «البته که برای انجام این کار و بیشتر از آن هم قدرت داریم.» چرا؟ چون خدا پیش از حرکتشان به آنها وعده داده بود: «من این سرزمین را به شما داده‌ام. این سرزمین را به شما داده‌ام. دیگر از آن شماست.» اما در نهایت، تنها یک نفر از هر یک میلیون به آن وعده دست یافت.

۵۷ در حال حاضر، کمابیش پانصد میلیون نفر در دنیا خود را مسیحی می‌دانند و هر روزه نسلی افول می‌کند. حال اگر همین امروز واقعهٔ ربودگی رخ دهد، آیا از میان این پانصد میلیون نفر، تنها پانصد نفر در سراسر جهان ربوده می‌شوند؟ هیچ کس از این رویداد خبردار نخواهد شد و حتی در روزنامه‌ها اشاره‌ای به آن نخواهد شد. آمدن خداوند آمدنی پنهانی است. او می‌آید و بدون سر و صدا همچون یک دزد برمی‌دارد. چنان کم شمارند که...

۵۸ درست همچون آن روزگار، هنگامی که شاگردان از عیسی پرسیدند: «چرا کاتبان می‌گویند که- که ایلیا باید نخست بیاید؟»

عیسی پاسخ داد: «او پیش‌تر آمد ولی شما متوجه نشدید.»

۵۹ آیا تا به حال به این فکر کرده‌اید که مردم در آن زمان چه کردند؟ آنها همچنان باور داشتند که ملا...ملا...ایلیا خواهد آمد، در حالی که او در میانشان بود و آنها از حضورش بی‌خبر بودند.

۶۰ همین اتفاق در زمان آمدن پسر انسان نیز رخ خواهد داد! مردم دقیقاً به همان شیوه با او رفتار خواهند کرد. روح خدا هم اینک اینجاست. حال، چگونه با وی رفتار

خواهیم کرد؟ آیا باز از من می‌خوریم و بدون هیچ پیشرفتی در مسیر رشد و تعالی خود باقی می‌مانیم؟

۶۱ چنانکه کشیش پیتس هم اینک در صحبتشان اشاره کردند، آیا تاکنون دقت کرده‌اید که چگونه یک دانه در خاک کاشته می‌شود؟ دانه‌های بسیاری در خاک قرار دارند. هنگامی که خدا با روشنایی بر روی آب‌ها حرکت کرد، آن روشنایی نخستین حضور الهی را ارمغان کرد، اینجا سخن از روشنایی گفته شده از کلام خداست. و کلام خدا هنوز هم تنها چیزی است که روشنایی ارمغان می‌کند. و زمانی که آب‌ها پسروی کردند، بذرها از پیش در زمین بودند، و روشنایی تنها بذرهایی را که حاوی حیات بودند، بیرون آورد. خدا چنین آفرینش خود را به انجام رساند.

۶۲ و اکنون، در بامداد رستاخیز، فروغی دیگر بر زمین تابید، همان زمان که روح‌القدس عطا شد. و روح‌القدس داده شد تا به بذرها و دانه‌هایی که خدا با پیشدانی خود آگاه بود که در زمین پیدا خواهند شد، روشنایی ارمغان کند. او همان‌طور که از وجود نخستین بذر طبیعی آگاه بود، از وجود بذر روحانی نیز آگاهی دارد. بدن شما نیز، در زمان آفرینش زمین به دست خدا، در این خاک قرار داشت. بخشی از زمین هستیم و در آن قرار داشتیم. خداو به واسطهٔ پیشدانی دقیقاً می‌دانست چه کسی او را دوست خواهد داشت، چه کسی او را خدمت خواهد کرد و چه کسی چنین نخواهد کرد. خدا به واسطهٔ پیشدانی خود از این امر آگاهی دارد. اگر چنین نباشد پس خدا نیست، اگر او نامحدود و کران‌ناپذیر نباشد پس خدا نیست. اگر نامحدود است پس از همه چیز آگاه است.

۶۳ بنابراین چنانکه پیداست انسان‌ها در اشتباهات خود گرفتار می‌شوند. به خاطر این چیزها دچار لغزش می‌شوند. آنها به خود فشار می‌آورند، چنین و چنان برنامه‌ریزی می‌کنند اما راه به جایی نمی‌برند و به فرجام نمی‌رسند. ولی تنها یک امر کارساز و خوش‌فرجام است و آن آگاهی یافتن از خواست کامل خدا و پایبندی به آنچه خدا شما را به آن فراخوانده است.

۶۴ درست چنانکه برادر جک چند لحظه پیش به میدان پرشینگ اسکوئر و همهٔ آن آشفتگی‌ها اشاره کردند. یکی چنین فکر می‌کند و دیگری چنان؛ در مورد بحث‌های الهیدانان و چیزهای دیگر، اگر می‌خواهید دربارهٔ الهیات بیاموزید، بفرمایید به آنجا بروید!

۶۵ این برایم هاید پارک لندن را تداعی می‌کند. به آنجا رفتیم، آنجا همه صاحب‌نظر هستند. به توصیفی یک-یک آشفتگی عظیم از نوع بابل دنیای مدرن است.

۶۶ اما آیا توجه داشتید که برادر پیتس هنگام ارائهٔ پیغام دل‌نشین و زیبای امروز صبح خود، چگونه آن امر را برای ما توصیف کردند؟ هنگامی که قدم‌زنان از پارک بیرون می‌رفتند، ناگهان چشمانشان به یک سوسن کوچک عید پاک افتاد. همان‌طور که برای ما توصیف کردند: «آن سوسن در میان همهٔ هیاهوها و آشفتگی‌ها، از گفتن «آری» یا «نه» ناتوان بود. در آن گل کوچک، حیاتی از جانب خدا می‌درخشید، در

میان تمام آن آشفستگی‌ها و نابسامانی‌ها.» آن گل، درخشان و پرشکوه، در همان جا بود زیرا خدا چنان مقدر کرده بود که آنجا باشد. در میان همه آن تنش‌ها و اختلافات کسی به آن پروا نمی‌کرد. مردم معنا و مفهوم روحانی آن را درک نمی‌کردند.

۶۷ امروزه نیز در میان همه گردهمایی‌ها، گروه‌ها، کلیساها و فرقه‌های بزرگ ما، وضعیت به همین گونه است. یکی افراد را به این می‌کشاند و می‌گوید: «باید باپتیست باشیم یا باید مشایخی باشیم»، یا اینکه باید این یا آن یا غیره باشیم. اما در میان این همه هیاهو گلی در حال رویدن است. در جمع ما نیروی الهی هست، که در میان ما سر برمی‌آورد. بیایید، لحظه‌ای چند درنگ کنیم، آن را ببینیم و در خلال این هفته به آن نگریده، شاهد شکوفایی‌اش باشیم. باور داریم که خدا این کار را خواهد کرد. درست است؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.]

۶۸ متوجه شدم که اکنون دیگر باید پایین باشیم. پس بیایید، همه دعا کنیم.

۶۹ ای خدای عزیز، حینی که سرهای خود را در حضور خم می‌کنیم، حس می‌کنیم آن قدر در نقص و ناتوانی هستیم که حتی شایسته آن نیستیم که مسئله بلند کنیم. اما تو به ما وعده دادی که اگر نزد تو بیاییم، ما را از خویش نخواهی راند. این گفته‌های تند و برانگیزنده که هم اکنون بیان شد، هدفش ایجاد آموزه‌ای تحت عنوان «یک نفر از یک میلیون» نیست. بلکه محض یادآوری بود. چنانکه خود فرمودی:

... زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدی به حیات است و یابندگان آن کم خواهند بود.

زیرا دعوت‌شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.

۷۰ ای پدر جاودان، در طول این هفته که گردهمایی در پیش داریم، نور انجیل را در سراسر این شهر بفرست. و اگر بذری هست، باشد که به هر طریقی که تو از مشیت خردمندان و عظیم خود می‌دانی، درست مانند مثالی که از نقش نطفه نر و ماده آوردیم، به سوی این گردهمایی روانه شود. باشد که روح‌القدس آنها را منور سازد. درمی‌یابیم که شاید زمان از آنچه گمان می‌بریم نزدیک‌تر باشد. خدایا، دعا می‌کنیم که وقتی به اینجا می‌آییم، تنها با این ایمان باشد که شاید چیزی وجود داشته باشد که بتواند به مردم کمک کند - یا اینکه آن آخرین گوسفند را به دست آورد. ما می‌دانیم که هرگاه آغل پر شود، شبان اعظم در را خواهد بست.

۷۱ چنانکه در روزگار نوح بود، آن زمان که خدا به مجرد ورود آخرین عضو خانواده در را بست. مردم بر در زدند و حتی محکم کوبیدند اما دریغا که دیگر دیر شده بود. ای خدای عزیز، پیش‌تر به آنها فرصت داده شده بود.

تو فرمودی: «من در گوسفندان هستم.»

۷۲ آری، چه پرمعناست سرودی که شاعر سروده است: «آیا نود و نه گوسفند برای تو کافی نیست؟ اما نه، هنوز یکی باقی مانده بود.» شاید آن یکی بزه‌ای سیاه باشد یا کسی که هیچ کس به او توجهی ندارد، چه بسا میشی کوچک یا بزه‌ای کوچک باشد. ما نمی‌دانیم آنها کجا هستند، اما آن آخرین بزه باید وارد شود و پس از آن، در بسته

خواهد شد. خدایا، تو که همه چیز را می‌دانی، در این بامداد زندگی ما را تفتیش فرما. و برای آن گوسفند آخر، ما را به هر جا که لازم است بفرست، تا در بسته شود و چوپان در کنار گله‌اش باشد. پروردگارا، این را عنایت فرما. اگر امروز آن یک نفر اینجا حضور دارد، اگر آنکه باید وارد شود، اینجاست...

۷۳ «هر آنکه پدر به من عطا کند، به جانب من آید. کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدر من او را جذب کند.»

۷۴ بنابراین اگر کشش درونی یا احساسی ناشی از جذبۀ الهی در دل کسی زبانه می‌کشد، شاید نشانه‌های باشد از اینکه زمان برای آن عزیز در این جمع فرارسیده است. چه در این تالار چه در طبقۀ پایین، یا هر جای دیگر، شاید یکی لبیک بگوید. «بله، ای خداوند، من همان برۀ کوچک سرگردان و گمکرده راه هستم، یک عمر آزرگار در برابر این موضوع مبارزه کرده‌ام. همیشه حس می‌کردم که باید بیایم و امروز تسلیم و مغلوب هستم. نمی‌توانم به بالا بروم و راهی برای پایین رفتن نیز نیست. راه به جایی ندارم.» بله، باشد که شبان اعظم بیاید، دستانش را بکشاید و با لطافت دستانش، این برۀ را در امنیت و آرامش در آغوش گیرد، او را بر شانه‌هایش گذارد و به سلامت به خانه بازگرداند.

۷۵ خداوند، شاید یکی از این حاضران گرفتار بیماری است و پزشکان اعلام کرده‌اند که، «هیچ امیدی نیست.» آنها تمام تلاش خود را برای نجاتش کردند اما از درمانش ناتوانند و بیماری فراتر از توان و دسترس آنهاست. از دست کسی کاری ساخته نیست. دارو و تیغ جراحی آنها به آن دست نیافته است. اما ای خداوند، هیچ چیز از دسترس بازوی توانای تو خارج نیست و بازوی تو همانا کلام توست. پس ای خدای مهربان، تمنا اینکه در این بامداد در حالی که با تو سخن می‌گوییم، تو خود پایین آمده و آنکه مریض است و نمی‌تواند به خود کمک کند را برداری، آنچه از دسترس علم و پزشک خارج شده را در برگیری، باشد که شفا یابند. پروردگارا، این را عنایت فرما.

۷۶ بی‌اختیار به یاد داود می‌افتیم که نگرهبانی از چندین گوسفند به او سپرده شده بود، تنها چند گوسفند. روزی خرسی از راه رسید و یکی از آن میش‌های کوچک را ربود و جدا کرد، چه بسا آن را می‌بلعید و می‌خورد (همان‌گونه که سرطان بدن را می‌خورد) یا همچون شیری قوی هیکل. اما داود که نه مسلح به تفنگ بود و نه آشنایی با شمشیر داشت، تنها با یک فلاخن ساده به یاری آن برۀ شتافت. و همین که به حیوانی که قصد جان آن برۀ کوچک را داشت، رسید با همان فلاخن او را از پا درآورد. با سلاحی کوچک و ساده، ساخته شده از تکه‌ای چرم و بندی محکم. اما داود به این سلاح کوچک اعتماد داشت.

۷۷ خداوند، در میان ما نوابغ بزرگ پیدا نمی‌شود. ما مردمی ساده هستیم که دعایی ساده بلند می‌کنیم اما در این صبح به جستجوی گوسفندان پدر آمده‌ایم. آن زنی که به ناچار در خیابان‌ها سرگردان بوده، پشت سر هم سیگار می‌کشید، به امید اینکه با دود سیگار آرامش یابد؛ آن مردی که بوی تلخ لیوان را استشمام کرده و تلاش کرده بود آن را کنار بگذارد اما دشمن او را در چنگ خود گرفتار کرده؛ آن پسر یا دختری

که سعی کرده راه درست را پیش بگیرد اما قدرت لازم برای پرهیز از مسائل نادرست را در خود نیافته است؛ ما در این صبحگاه به نام خداوند عیسی به طلب این گوسفند آمده‌ایم. همین جا دشمن را به کارزار می‌طلبیم زیرا چیزی ساده اما نیرومند داریم، فلاخنی از جنس دعا، اما آمده‌ایم تا این گوسفند را به آغوش پدر بازگردانیم، باشد که با این کار بتوانیم پاسخگوی وظایفی باشیم که به ما سپرده شده است. باشد که اینک قوت خدا نازل شود و شعله ایمان را در دل مردم برافروزد و آن جان ره‌گمکرده در همین بامداد راه برگشت را در پیش گیرد. باشد که از شرّ وسوسه‌های این زندگی رهایی یافته و آزاد روانه شود. باشد که آن جان را آسوده بر شانه‌های سرورمان بیابیم، در حالی که او را به جایگاهی امن باز می‌گرداند. به نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

۷۸ خدا به همه شما برکت دهد. به امید دیدار تا فردا، اکنون جلسه را به برادر شاکاریان می‌سپارم. [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف.]

[برادر برانهام سومین برنامه رادیویی را به پایان می‌رساند-گروه تألیف.]



۷۹ با همین، امیدوارم شما... نزد خدا و نزد شما عزیزان چنان مقبول و مستفیض باشم که باور نکنید که می‌توانم در این جایگاه مطالب نادرست برای شما عنوان کنم. به تازگی پنجاه و شش سالگی را پشت سر گذاشته‌ام. این پیغام تنها سخن یک مرد پا به سن گذاشته نیست. از همان زمان که جوان بودم به این امر اعتقاد داشتم. اگر این حقیقت ندارد، پس در این زندگی بیهوده‌ترین انسان خدا بر روی زمین بوده‌ام. زیرا تمام عمر خود را وقف این هدف کرده‌ام. و همین‌جا صادقانه بگویم که اگر ده هزار زندگی هم داشته باشم، هرگز از این باور دست نخواهم کشید.

۸۰ خوب، شفا امری است که برای همه دست‌یافتنی است. به یاد داشته باشید، شفا در درون شماست. خدا در همان زمان که درخت هلو را در باغ کاشت، همه هلوهایی که قرار بود در آن باشد را در درونش نهاد. دقت کنید تنها... این امر چه برای درخت هلو، چه برای درخت سیب یا هر درخت میوه دیگری صدق می‌کند، همین بس که برای رشد خود از زمین آب بنوشد. حال، هر یک از شما این توانایی بالقوه را در درون خود دارید، همان نیرویی که می‌تواند شما را آزاد سازد زیرا این کار خداست، بلکه همان زمان که شما از راه تعمید در مسیح کاشته شدید (البته نه تعمید آب) بلکه تعمید روحانی. پیداست که از راه تعمید آب نیست که وارد مسیح می‌شوید بلکه از راه تعمید روحانی!

۸۱ اگر خدا بخواهد فردا بعد از ظهر درباره این موضوع صحبت خواهیم کرد، در مورد چگونگی آن و اینکه کاربرد واقعی آن چیست. برای اینکه با جلسات شما تداخل نداشته باشد، موضوع را در جلسه عصر عنوان خواهیم کرد.

۸۲ اکنون همه شما که به عنوان ایماندار در این جمع حضور دارید، توجه کنید، پیداست همان زندگی که در مسیح بود، هم اینک در شماست، ای کاش بتوانید در این خصوص بصیرت پیدا کنید!

۸۳ کار شیطان این است که شما را از دسترسی به این موضوع باز داشته و در تاریکی و کوری نگه دارد. همین بس که شما را از بینایی محروم کند، در این حالت دیگر نمی‌دانید به کدام سو می‌روید. یک نابینا نمی‌تواند بگوید که به کدام سو می‌رود، باید از کسی که می‌بیند، بصیرت و راهنمایی بطلبد. ما نیز تا هنگامی که صاحب آن بصیرت نشده‌ایم، به کسی نیاز داریم که ماهیت حقیقت را برای ما بازگو سازد.

۸۴ مسیح در راه شما مرد، پس از دنیا جدا گشته و در مسیح کاشته شده‌اید. و به همین دلیل هرآنچه بدان نیاز دارید، از طریق تعمید روح‌القدس در شما نهاده شده است. مگر درست نیست؟ حال همین بس که بی‌درنگ شروع به نوشیدن از آن امر الهی کنید.

۸۵ همان‌گونه که درخت با نوشیدن آب، هر سال برگ‌ها، غنچه‌ها و میوه‌های خود را می‌رویاند. میوه در خاک نیست، میوه در درون درخت است. چند نفر این موضوع را درک می‌کنند؟ بگویید «آمین.» [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] بنابراین دقت کنید که میوه در درخت است و هر درختی باید از سرچشمه خود بنوشد. بارش باران به درخت زندگی می‌بخشد، تا از آن بنوشد. و درخت نیز با هر جرعه‌ای که می‌نوشد، به رشد خود ادامه می‌دهد.

۸۶ درخت رشد می‌کند تا به شکوفایی کامل برسد، درست مانند کلیسا که در این عصر به اوج شکوفایی خود می‌رسد.

۸۷ ما نیز هرچه بیشتر از آن سرچشمه بنوشیم، رشد می‌کنیم. اگر درخت از نوشیدن خودداری کند، قادر به رشد نیست. ای کاش تکاتک شما نسبت به این موضوع رویکردی باورمندانانه از خود نشان دهید!

۸۸ البته شما با روش خداوند آشنا هستید، او در فضای جلسات چیزهای گوناگون نشان می‌دهد، کارهایی که انجام داده‌ایم یا نباید انجام می‌دادیم و نظایر آن. امیدوار بودیم در این جلسه بامدادی چنانکه ایستاده‌ایم، روح‌القدس بر ما نازل شود و کارهایی از این دست انجام دهد. و من چنین در انتظارم.

۸۹ فکر می‌کنم که این حالت عصبی ناشی از این نگرانی است که آن پایین منتظرند تا ما اینجا را ترک کنیم، می‌بینید. این درخواست آنها از ماست و ما دیر کرده‌ایم.

۹۰ ولی با تمام قلب خود این را بپذیرید و باور کنید. این خواهش من از شما عزیزان است. اگر-اگر در نظر شما به عنوان فردی امین مقبولیت یافته‌ام، این سخن را باور کنید. اکنون دستان خود را بر-بر یکدیگر بگذارید.

۹۱ حال بنگرید، کتاب مقدس نگفته که «این آیات همراه ویلیام برانهام خواهد بود.» چنین نیامده است که «تنها همراه او را برتس خواهد بود.» چنین گفته نشده است که همراه «برادر کوپ» یا «فلانی» خواهد بود.

۹۲ «این آیات همراه ایمانداران» صحبت از جمع است، «خواهد بود. اگر بر بیماران دست گذارند، شفا خواهند یافت.» این همان قوت خداست که در درون شماست و به

کسی که دست خود را بر او گذاشته‌اید، زندگی می‌بخشد، اینجا سخن از روح‌القدس است که سرچشمه و بخشندهٔ زندگی است.

۹۳ ای خدای عزیز، در نام عیسی مسیح، در این لحظهٔ حساس که کلیسا... باشد که در این دم بی هیچ اضطرابی بایستند و همان نیروی مبارکی که مسیح را از قبر برخیزاند، این حقیقت انجیل را در عزیزان زنده کند، اینکه این حکم و فرمان خود عیسی است، و پیرو این حکم اگر آنها «بر بیماران دست بگذارند، تندرست خواهند شد.» باشد که هر قدرت شیطانی، هر بیماری، هر عارضه، هر رنج و هر چیز که مردم را عذاب می‌دهد، هم اکنون با نیروی ایمان از آنها رخت بر بندد. به عنوان جماعتی ایماندار این مسئلت را به نام عیسی مسیح بلند می‌کنیم. آمین

۹۴ حال اگر ایمان دارید که او این کار را انجام می‌دهد، دستان خود را بلند کرده و او را بستابید.

۹۵ ای خدای عزیز، این کودک خواهد مرد، مگر اینکه این امر تحقق یابد. من به نام عیسی مسیح این غده را محکوم می‌کنم. باشد که این کودک بی‌گناه را ترک کند. آمین



حال، پزشکان تلاش کرده‌اند، اما ناکام مانده‌اند. فقط ایمان داشته باشید.

65-0424 یکی از میان یک میلیون

کلیفتون کافه‌تريا

آمریکا کالیفرنیا لس‌آنجلس،

FARSI

©2024 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org